



بهترین بابای دنیا

قصه های پدر و پسر

اثر: اریش ازر

Erich Ohser
n. v. glanau



Vater und Sohn

داستان بنویسید جایزه بگیرید!

۴

قصه های تصویری برای تقویت تمرکز، پرورش هوش و خلاقیت کودکان ۳ تا ۱۴ سال



مرتضوی کرونسی، علیرضا، ۱۳۳۷
 قصه‌های پدر و پسر، نسخه ۱۵ و نقاشی از ایش از
 نوشته‌ی علیرضا مرتضوی کرونسی
 ترجمه دکتر کامبیز مجیدیان
 تهران: انتشارات فرهنگ و هنر، ۱۳۹۱ - مسور (رنگی).
 عنوان اصلی: Vater und Sohn
 شابک دوره: 978-600-5463-21-7، 978-600-5463-12-5
 (چاپ اول: ۱۳۹۱) قیما
 گروه مفس: بی. ج. داستان‌های فکاهی مصور
 رده بندی نفوس: ۱۳۹۱۵/۷۳۱۱۵ ق ۱۳۳۷ م
 شماره ازود: پلوتون، ابرار، ۱۹۰۳-۱۹۲۴ م.
 شماره کتابشناسی ملی: ۲۹۳۳۴۱۲

چاپ اول ۱۳۹۳

قصه‌های پدر و پسر
جلد (۴)

چاپ: امیدوار

فائقه مرتضوی کرونسی

گرافیکست و طراح هنری:

قصه‌ها و نقاشی‌ها از: ایش از

قصه پرداز: علیرضا مرتضوی کرونسی

شابک: 978-600-5463-21-7

قیمت: ۱۵۰۰۰ تومان

تیراژ: ۱۰۰۰

ترجمه: دکتر کامبیز مجیدیان

همه حقوق برای انتشارات فرهنگ و هنر محفوظ است.

انتشارات فرهنگ و هنر



فهرست

درباره پدر و پسر ۶

توپ فوتبال ۱۲

تربیت کمی دیرتر ۱۴ کتاب جالب ۱۶

چای پر رنگ متنوع ۱۸ نان خامه ای ۲۰

شیو فراری ۲۲ سنگ گرانیتها ۲۴

پوش دستی ۲۶ شیخ ۲۸

کار نشد نداره ۳۰ هدیه های کریسمس ۳۲

ماجرای شب عید ۳۴

شوخی شوخی حرف خود را زدن ۳۶

مسابقه داستان نویسی ۳۸

درباره این مجموعه ۴۴

درباره پدر و پسر

«قصه‌های پدر و پسر»، مدّت‌هاست که به کتابی مشهور بدل شده است، نه فقط در آلمان، بلکه در سرزمین‌های دور و دورتر...، در مناطقی گرم‌أستوایی، و در سرزمین‌های یخبندان قطبی... حتی در دیار خاقان‌ها، در شرقِ دور، در چین!

پدر و پسر، هر جا رفتند، با همان فریادهای شادی روبرو شدند که در موطن اصلی‌شان آلمان! بیش از نیم قرن، از زمانی می‌گذرد که این زوج گاه مُضحک، اولین ماجراهای خود را برای دیگران عرضه کردند. از آن زمان تا



اِریش اُزر و پسرش کریستین





کنون، رُخدادها و ائتفاقات بسیاری روی داده است و بسیاری چیزها، دیگر به گذشته تعلق دارند، اما پدر و پسر ما، همچنان جایگاه خود را حفظ کرده‌اند. سرحال، شاداب و بدون دَغذغه، دُرُست همانندِ روزِ اوّل!

آن‌ها به‌رغم ویرانی و جنگ، موجودیت و منزلت خود را همچنان حفظ کرده‌اند، شاید به‌جرات بتوان گفت که پدر و پسر، تا زمانی که انسان‌هایی یافت می‌شوند که از طنز شاد می‌گردند، زنده خواهند ماند، ولی برآستی اثربخشی این دو موجود جالب در چیست؟

بی‌تردید در این نیست که آنان، همچون دلچک‌هایی انسان را می‌خندانند، بلکه بیش‌تر، به‌دلیل آن است که پدر و پسر، به‌عنوان سرمشق عمل می‌کنند، این جمله، شاید به‌نظر خواننده، با توجه به چیزهایی که ائتفاق می‌افتد، باورنکردنی و غافلگیرکننده باشد ولی اگر، با دقت بیشتری به‌این مسأله، توجه شود که این زوج، چگونه در ماجراهای گریبان‌گیر، پیروز بیرون می‌آیند، اگر به‌این نکته توجه شود که آنان، چگونه بر موانع زندگی غلبه می‌کنند و هیچ چیز و هیچ کس، آن‌ها را نمی‌تواند از کار و راهشان بازدارد، می‌توان بدون تردید گفت که این بدان خاطر است که پدر و پسر، مشکلات دنیا را به‌هیچ می‌گیرند و این‌گونه برسختی دنیا، فائق می‌شوند، آن‌ها این جهان و مشکلات آن را جدی نمی‌گیرند و آنچه مهم‌تر است، این است که آن‌ها، حتی خود را هم جدی نمی‌گیرند و این‌گونه ثابت می‌کنند

شیرِ فراری

۱. هنوز چند دقیقه از پیاده‌روی من و بابام نگذشته بود و خیلی از خانه‌مان دور نشده بودیم که یک هو، ماشین سیرکی، با یک تراکتور برخورد کرد. ماشین واژگون شد و شیری که توی آن بود؛ به بیرون پَرید.

۲. شیره تا چشمش به من و بابام افتاد؛ بوی یک غذای درست و حسابی را حس کرد. من و بابام هم، تا شیره را دیدیم، خَطَر را دَر بیخ گوش‌مان حس کردیم و با خودمان گفتیم که اگر کمی دیر بجنبیم، تَگه کوچک‌مان، گوش‌مان است.

برای همین، دو تا پا داشتیم و دو تا هم قرض کردیم و دِ فرار...! حالا ندو کی بدو!

۳. اَما جناب شیر - که خیلی هم سَمِج تَشریف داشتند - اصلاً و ابداً، کوتاه نمی‌آمد و به قول معروف: «ول کن معامله نبود!»

۴. و با غُرش‌های پی دَر پی و ترسناکی که می‌کشید؛ قَصَدِ جان ما را کرده بود.

۵. رَفته رَفته، پیاده‌روی ما، به دوی استقامت، تبدیل شد. همه‌ی راه را تا خانه یک نَفَس دویدیم و از ترس‌مان، حتی یک لحظه هم، برای

این که نَفَسی تازه کنیم؛ نایستادیم.

۶. - «آخیش...!»

وقتی تو حیاطِ خانه‌مان، پا گذاشتیم، خیال‌مان راحت شد و نَفَسِ راحتی کشیدیم.

۷. آقاشیره هم، من و بابام را تا پُشتِ دَرِ خانه‌مان دُنبال کرد. شانس آوردیم که دَرِ خانه بسته بود و روی دَر هم نوشته بود: «خانه نیستیم!»

- «فَقَط، تو دل‌مان، خدا خدا می‌کردیم که آقاشیره، سوادِ خواندن داشته باشد و دَسْت از سَرِ کَچَلِ ما بردارد!»



سگِ گرانبها

۱. من و بابام داشتیم از تو خیابان می‌رفتیم که یک‌هو، سگ‌مان پاچه‌ی آقای را گرفت، شلواری آقاهه پاره شد. آن آقا، حسابی شاکی شد، یارو برای خسارت، به سگه راضی نبود؛ اسکناس هم می‌خواست.

۲. چیزی از این قضیه نگذشته بود که آن سگ، با خرابکاری‌های پی‌درپی‌اش، امان ما را هم بُرید و داد ما را هم درآورد.

۳. برای این که سرش را از سرمان کم کنیم، چاره را در این دیدیم که با شرمندگی تمام و چشمانی آشکبار، از سگ‌مان جدا بشویم و آن را با پرداخت مبلغی پول و تفنگِ بابام به آقای بدهیم که «کلکش را بکند و سرش را زیر آب کند!»

۴. بازگشت به خانه، بدون آن سگ، برای ما، خیلی سخت و تلخ بود و هق‌هق‌گریه‌های من، دیگر پایان نداشت.

برای این که خودمان را، از این وضع خلاص کنیم فکری کردیم و راه چاره‌ای پیدا کردیم.

۵. من و بابام، مثل راهزن‌ها، صورت‌هایمان را با پارچه‌ای پوشاندیم، یک عصا و شمشیر هم برداشتیم و دوان دوان، خودمان را به آن یارو

رساندیم.

۶. و او را طوری ترساندیم که هرچه توی دستش بود، از ترس به زمین انداخت.

۷. ترس آن آقا زمانی به پایان رسید که برای آنچه که به زمین انداخته بود؛ سگه‌ای دریافت کرد.

۸. من و بابام و سگ‌مان هم، وقتی از ناراحتی درآمدیم و خوشحال شدیم که آنچه را که ساعتی پیش، از دست داده بودیم؛ دوباره به دست آوردیم.

اما خوشحال‌تر از همه‌ی ما، آن یارو بود که در پوستش نمی‌گنجید و مثل اسب‌تی‌تاپ خورده با دُمش گردو می‌شکست! «چرا که یک بار، برای گرفتن سگ، از ما پول گرفته بود، یک بار هم برای پس دادنش!!»



قصه های تصویری برای تقویت تمرکز، پرورش هوش و خلاقیت کودکان



انتشارات فرهنگستان

◀ فروشگاه شماره ۱: تهران، خیابان انقلاب،
روبروی دانشگاه تهران، نبش خیابان دانشگاه،
پاساژ بلور، شماره ۱۳۲۴، تلفن ۶۶۴۶۳۰۸۰

◀ فروشگاه شماره ۲: تهران، خیابان انقلاب،
روبروی دانشگاه تهران، پاساژ فروزنده،
واحد ۲۰۶-۲۰۷، تلفن ۶۶۹۵۱۷۷۲



Tel: ۰۹۱۲۵۱۱۴۶۳۰

www.farhangvahonar.com

farhangho@yahoo.com

